



نخ و سلاف

بیانات حجة الاسلام والمسلمین محمد جوادی صاحب علی اکبری

در جمع مریبان و شبکه پشتیبان برادران
اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان

جلسه ۲۰ - عورخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۰

- نقشه‌ی کانونی تقوای الهی
- آبادانی شخصیت انسان وابسته به آبادانی قلب است
- عمران و آبادانی قلب
 ۱. موعظه
 ۲. زهد
 ۳. یقین
 ۴. حکمت
 ۵. ذکرالموت
- مصادیق حکمت
- جایگاه قلب و عقل
- ذکرالموت از ارکان زهد است
- ذکرالموت، نسخه‌ی علاجیه برای بیماری‌های روحی و روانی
- دعوت‌الموت را باید به گوش قلب‌تان برسانید
- زیستگاه‌های جدید غفلت‌گاه‌های بزرگ هستند
- اقرارگیری از قلب در موضوع فنا
- انسانی نکته‌سنج، خوش‌فکر، خوش‌قلم
- زندگی عجیب با حوادث است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّهِمْ

ان شاء الله که شما بهره‌های وافر داشتید، مخصوصاً از شب و روز نیمه ماه معظم شعبان که در زمرة لیالی قدر قرار گرفته و فضیلت لیلۃ‌القدر را خدای متعال در آن قرار داده، به نوعی افتتاحیه لیلۃ‌القدر از شب نیمه ماه معظم شعبان است. ان شاء الله مشمول ادعیه ذاکیه حضرت بقیه‌الله‌الأعظم (ارواح‌فداه) باشید و باشیم و ان شاء الله همه دوستان در باقی مانده این ماه با جدیت و اهتمام بیشتری از فیوضات و برکات تعبیه شده در شب و روزهای این ماه عزیز بهره‌مند باشند.

نقشه‌ی کانونی تقوای الهی

در گزارش مضامین پرنور نامه سی‌ویکم نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) و در جستجوی کشف دلالت‌های تربیتی این متن نورانی و فاخر رسیدیم به این بخش بسیار شیرین که امام (علیه‌الصلوة والسلام) برای جوان عازم خودسازی نقشه‌ای را

«فَأَنبِئِ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بُنْيَ وَ لَزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ وَ أَيْ سَبَبِ أَوْثُقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ أَحْيَى قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قُوَّةِ بِالْيَقِينِ وَ نَوْرَهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَكَرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصَّرَهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا وَ حَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ أَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ»

اولاً تبریک عرض می‌کنم خدمت همه عزیزان، ایام پر نور میلاد فرخنده حضرت بقیه‌الله‌الأعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف و علیه‌الصلوة والسلام و ار و احتنا للتراث مقدمه الفداه) را، ان شاء الله بر همه شما، بر امت، بر امام، بر همه دوستان اهل بیت در سراسر عالم مبارک باشد. ماه معظم شعبان از نیمه گذشته و در یک مرحله حساس تری قرار گرفته،



ارائه می‌کنند که در این نقشه آن نقطه کانونی و مرکزی تقوای الهی است، و آراسته کردن محیط قلب به نور تقواست. از طریق تقویت یاد خدای متعال و از طریق توسل جستن به اسباب الهیه برای این که انسان خودش را دائم در ارتباط وثیق و محکم با حضرت حق تبارک و تعالی قرار بدهد. مسئله آبادانی قلب این جا یک بسطی داده شد، خاطر مبارکتان هست «وَعِمَارَةُ قَلْبِكِ بِذِكْرِهِ»، ما در واقع داریم از آن جا دریافت می‌کنیم.

آبادانی شخصیت انسان وابسته به آبادانی قلب است

اگر شما موفق بشوید قلب‌تان را آباد کنید شخصیت‌تان آباد می‌شود. نکته اساسی‌اش هم این است که قلب آن ستاد مرکزی شخصیت انسان محسوب می‌شود که سایر قوای انسان به نوعی تحت برنامه‌ریزی و امر این ستاد مرکزی قرار می‌گیرد. لذا

اگر آن جا حالش خوب بشود، حال کل شخصیت شما خوب می‌شود، چنان چه اگر آن جا حال خراب بشود، اگر ما با یک قلب خراب مواجه بشویم، همه شخصیت انسان خراب می‌شود. از این جهت خیلی نسبت پیدا می‌کند با همین قلب صنوبری ظاهری، این هم همین طور است. مثلاً اگر یک کسی دستش درد کند، پایش درد کند، یک کسی می‌گوید سرم درد می‌کند، یک کسی می‌گوید کمرم درد می‌کند، این‌ها کجا، تا این که خدای نخواسته یک کسی بگوید قلبم درد می‌کند. این‌هایی که همین بیماری قلب ظاهری را پیدا می‌کنند، دیدید کل فرایند زندگی‌شان مختل می‌شود. این احساس می‌کند همه جایش درد می‌کند، یعنی انتشار مسئله به کل است، چون احساس می‌کند اصل زندگی‌اش در معرض مخاطره قرار گرفته. وقتی انسان بیماری قلبی پیدا می‌کند، گویا احساس



درست مثل مسجد، اگر در یک محله‌ای، در یک شهری، مسجد آبادی وجود داشته باشد همه آن شهر تحت تأثیر نورانیت آن مسجد قرار می‌گیرند. این جا یک فهرستی از پیشنهادات هست برای عمران دل و آبادانی قلب.

۱. موعظه

توصیه اول این بود که حضرت فرمودند «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به قلبت سرزندگی و نشاط را با موعظه هدیه کن، لذا از کلمه «أَحْيِ» استفاده شد، راهش هم موعظه است، هر چیزی که غفلت‌زدایی می‌کند از محیط قلب انسان، اسم آن می‌شود موعظه. یک نوع بیدارکنندگی دارد، تا ما را از آن حالت خواب‌آلودگی که در مواقع غفلت داریم خارج بکند و در محیط توجه و بیداری قرار بدهد.

می‌کند همه عمر و زندگی‌اش در معرض مخاطره قرار گرفته. این حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد. به همین نسبت قلب به معنای همان حقیقت وجودی شما که قبلاً درباره‌اش توضیح دادیم، در نسبت به سایر ابعاد شخصیتی هر انسانی همین نقش را دارد، لذا آبادانی شخصیت انسان وابسته به آبادانی قلب است. چنان که اگر آن جا خراب بشود کل خراب می‌شود.

عمران و آبادانی قلب

پس با این مبنا امام (علیه‌الصلوة والسلام) چند توصیه اساسی برای عمران قلب دارند. قلب انسان در دستگاه الهی به منزله مسجد جامع شخصیت انسان محسوب می‌شود. فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهِ؛ قلب حرم خداست». لذا مسئله عمران و آبادانی حرم الهی در وجود هر کسی دارای اولویت خاص است، آبادانی‌اش، نظافتش، طهارتش، نورانیتش، رونقش،



۲. زهد

دوم فرمود «وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ» دل‌بستگی‌های دنیایی و ارتباط وثیق پیدا کردن با اسفل سافلین، با این محیط دنیایی، این عملاً باعث می‌شود که مجموعه شخصیت انسان به محیطی بافته بشود که بنا نیست در آن جا باشد و ادامه بدهد. این تعلقات این‌گونه است، بین ما و جایی گره می‌زند و این گره‌ها را تکثیر می‌کند که ما اصلاً بنا نیست آن جا بمانیم. یک محل عبور است، لذا فرمود این را از این تعلقات با زهد آزادش کن. چنان که مرگ همه تعلقات را قیچی می‌کند. فرمود زهد یک چنین کاری را برای قلب شما انجام می‌دهد، قلب‌تان را آزادسازی می‌کند. چنان که روح انسان با مرگ از این قفس دنیا آزاد می‌شود. بنابراین اولین عامل برای عمران قلب عبارت است از موعظه، عامل دوم عبارت از زهد یا زهاده.

۳. یقین

عامل سوم یقین است، فرمود: «وَقَوْهُ بِالْيَقِينِ» شما باید این بنای قلب‌تان را در برابر انواع و اقسام اضطراب‌ها، در برابر انواع و اقسام ضعف‌ها این را تقویت کنید، تقویت آن به یقین است، این هم شد نکته سوم که عامل عمران قلب انسان عبارت است از یقین، این مواجهه بدون تردید با حقیقت. انسان تلاش کند تا بی‌پرده با حقیقت روبه‌رو بشود، این شد عامل سوم برای آبادانی قلب.

۴. حکمت

اما چهارم فرمود «وَنَوْرُهُ بِالْحِكْمَةِ»، این محیط قلب شما نیاز به نورانیت دارد، باید در بصیرت حرکت کند، در روشنایی قرار بگیرد، محیط قلب شما باید روشن باشد تا به وسیله روشنایی قلبی همه شخصیت شما نورانی بشود. نور آن با چیست؟



عملی معمولاً یاد می‌شود. وقتی شما به آن مضامین عمل می‌کنید، این جا یک نوع دریافت است، آن جا هم یک نوع دریافت دیگر است. ولی حاصل هر دوی آن‌ها روشنایی است که در محیط قلب انسان فراهم می‌شود. بعضی از نمونه‌هایش هم از قرآن کریم یا در بعضی از روایات مان بود آن‌ها را اشاره‌ای داشتیم. بنابراین کار حکمت روشن کردن است. در روایات ما هست که شما قلب‌تان را با طرائف‌الحکم، با طرائف، تازه‌های حکمت‌ها این را به آن نشاط بدهید. فرمودند هر چیزی خسته می‌شود، افسرده می‌شود، از جمله قلب انسان این‌طور است، فرمودند از آن حالت افسردگی با طرائف‌الحکم خارج بشوید.

مصادیق حکمت

یکی نکته‌ای به نظر می‌رسد که یادآوری‌اش برای همه ما خوب

فرمود با حکمت است. که باید یک چلچراغی وسط این مسجد جامع شخصیت‌تان روشن کنید که آن حکمت است، حکمت یک چنین نقشی دارد، واقعاً روشنایی این مسجد است. آن نورش است، این حرم خداست، این با حکمت است که نورانی می‌شود. درباره حکمت هم نکته‌هایی را عرض کردیم، و بعضی از لطایف قرآنی را در این زمینه اشاراتی داشتیم، اگرچه آن باب مفتوح است برای گفت‌وگو ولی علی‌العجاله به این که هم انسان باید با حکمت نظری و گزاره‌های استوار و محکم و خردپسندی که محصول رهیافت‌های عقلی است با آن گزاره‌ها، در واقع این نورافشانی را در محیط شخصیت خودش داشته باشد و قلبش را روشن کند، هم با محصول آن عمل به مضامین عالی سعادت‌آفرین، گزاره‌هایی هستند که این‌ها سعادت‌آفرین هستند. که حالا در یک مرحله دیگر از آن‌ها به عنوان حکمت



است، که عبارت است از این که ذخایر و حیانی که در دسترس ما است، این‌ها همه گزاره‌های استوار علمی و عملی هستند. لذا مثلاً گفتند قرآن کتاب حکمت است، بروید سراغ کلمات اولیاء، آن‌ها هم در واقع ذیل وحی تعریف می‌شوند، آنچه که از ائمه هدی (سلام الله علیهم اجمعین) نقل شده، در صدر از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم)، تا بروید آنچه که از انبیاء الهی نقل شده، این‌ها همه از مصادیق حکمت است، طرائف الحکم است. به آن اضافه بفرمایید آنچه که از گزاره‌های سعادت‌آفرین یا بصیرت‌افزا که حاصل عقل سلیم است، یعنی گاهی فرآورده همکاری‌های جمعی و تجربه‌های تاریخی امت‌هاست، این‌ها هم هست، در دسترس گروه‌های مختلفی از جوامع مختلف هم هست، این هم توزیع شده است، در جاهای دیگر هست. مثلاً در روایات دارد که انسان مؤمن

حکمت‌خواه است، عاشق حکمت است، دنبالش است، لذا گفتند: «الْحِكْمَةُ ضَالَةٌ الْمُؤْمِنِ»^۱ اصلاً گم شده مؤمن حکمت است، دنبالش می‌چرخد، آن وقت اگر مطلوب خودش را دست دیگران هم دید باز در طلب او خواهد رفت. لذا ممکن است این گم شده ما، آن چیزی که الان مطلوب من هست مثلاً آن را کفار داشته باشند، در یک روایتی دارد فرمودند شما دنبال حکمت باشید ولو نزد منافقی باشد. منظور این جنس است، نه آن نور حکمت، نور حکمت فقط در قلب مؤمن مستقر می‌شود. اما خود حکمت‌ها، خود جنس حکمت منتشر است در اختیار اقوام و ملت‌های مختلف هست. شما گاهی هم مراجعه می‌کنید می‌بینید خیلی از این‌ها مشترک هم هست، دیدید مثلاً بین ملت‌ها، بین گروه‌های مختلف مشترک است. در اختیار ملت



یکی از عوامل اصلی آبادانی قلب ذکرالموت است، ذکر الموت به معنای توجه پیدا کردن به سفر قطعی حتمی، یعنی این که من حتماً از این منزل عبور خواهم کرد. یکی از گزاره‌های یقینی همین مسئله مرگ است. در آن روایت فرموده بود که این یقینی است که انسان‌ها به اندازه شکی هم برایش حساب باز نمی‌کنند. یعنی جزو گزاره‌های یقینه‌ای است که به اندازه گزاره مشکوکه و قضیه مشکوکه هم به آن اعتنا نمی‌شود. این معنایش این است که بالاخره در مرحله نفسانیت انسان یک ابایی از پذیرش مرگ وجود دارد. سرش هم به خاطر این است که محیط نفس ما، یعنی محیط اتصال جان ما، به جهان، به دنیا، در واقع منطقه ارتباط و اتصال ما به دنیا محسوب می‌شود. وقتی که شما در این مرحله قرار گرفته باشید، در این مرحله به خاطر تعلقی که به

دیگری باشد، اهمیتی ندارد. لذا آن طایفه از روایات که می‌گویند ولو دست منافق باشد، در اختیار دیگران باشد، شما نباید از آن ابداء کنید، شما باید در جستجوی حکمت باشید و آن را هر جا که هست خودتان را به آن برسانید و از آن بهره خودتان را داشته باشید. اما نور حکمت فقط در قلب مؤمن است که مستقر می‌شود، نورانیت آن که خیر کثیر را خداوند تبارک و تعالی در او قرار داده، آن در قلب انسان مؤمن است که مستقر می‌شود و می‌نشیند.

امام (علیه الصلوٰة والسلام) این جا رکن دیگری از این آبادسازی دل را، عمران قلب را، عمران دل را در تنویر دل با حکمت می‌دانند. این هم پس یک فصل است، «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ».

۵. ذکرالموت

پنجم فرمود «وَدَلِّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ»، این جا مسئله یاد مرگ است،



حاصلش عبارت است از یک نوع رام شدن در برابر امر الهی، یعنی به نوعی انسان دیگر از آن گردن فرازی و از این مرحله خارج می‌شود. این کلمه «ذَلَّه» این جا به این معناست، «ذَلَّه» بِذِكْرِ الْمَوْتِ یعنی قلبت را با یاد مرگ رام کن، مَرکبی که رام شده باشد می‌گویند ذلول، یعنی رام شده. دیگر جفتک نمی‌زند، چموشی نمی‌کند، در حالی که قبل از این که رام بشود، پرتاب می‌اندازد، حرکات غیرعادی انجام می‌دهد، ولی وقتی که رام شد راهوار است، همراه است، سرکشی ندارد.

یکی از عناصر اصلی آبادانی قلب که می‌شود همین رساندن قلب به آن مرحله رامش، برای این که به آن مرحله برسد راهش «ذکر الموت» است، یعنی این یاد مرگ را شما منتقل کنید به قلب. به قلب برسد یعنی در محیط اصلی واقع بشود و آن جا متمکن و مستقر بشود. یعنی ذکر الموت

محیط پیرامونی‌تان دارید، خروج از او برای شما وحشت‌انگیز است، یعنی به شما بگویند که آقا شما از این جا می‌خواهید بروید احساس وحشت به شما دست می‌دهد. چون به آن جا متصل هستید، مرتبط هستید، ارتباط وثیق دارید، نه یک ارتباط سطحی، ارتباط خیلی همه جانبه. یعنی مثل این که همه بخش‌های وجودی خودتان را چسبیده و متصل به این منطقه می‌دانید، لذا تصور خروج از این جا به منزله از دست دادن خویشتن به گمان می‌آید، یعنی انسان خیال می‌کند که خودش است که از دست می‌رود.

بنابراین راهش چیست؟ راهش این است که این یاد از مرحله نفس شما منتقل بشود به مرحله قلب شما. بعد آن جا تمکن پیدا کند، اگر آن جا توسط قلب شما پذیرش شد، یعنی به آن جا برسد و متمکن بشود، بنشیند به دل‌تان، اگر آن جا مستقر بشود،



باره گفتگو کرده، آن وقت‌ها هم همین‌طور بوده، یعنی زمان پیغمبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه) هم همین بود، این‌ها مرکب درون شهری‌شان معمولاً همین الاغ بوده، چون یک مرکب خیلی بسازی است و کار را کاملاً راه می‌اندازد، یک مقدار مثلاً کلاسش می‌رفت بالاتر، می‌شد قاطر. بعد احياناً مثلاً برای یک مناسبت‌هایی اسب بوده، و جاهای خیلی پیچیده شتر و این چیزها. حالا غرض این که این ترکیب تبدیل شده به یک تمثیل. برای این که حق مسئله ادا بشود می‌گویند همیشه قاعده بر این است که این جناب عیسی سوار این مرکب باشد. این قاعده‌اش این است، حالا شما در چشم‌انداز این‌طوری نگاه می‌کنید، این مطلوب شماست. که این سوارش باشد، می‌گوید: رحم بر عیسی کن و بر خر مکن / نفس را بر عقل خود سرور مکن بابا رحم داشته باش، این

بشود جزو آن بافت اصلی قلبی شما. به آن جا برسد و در آن جا مستقر و متمکن بشود. پس این راهش است. ممکن است شما بفرمایید آن حالت گردن‌فرازی و چموشی و حالت ابای حتی از حقیقت و امثال این‌ها جزو ذات قلب نیست، یعنی قلب انسان به حسب آفرینش و فترتش این جور نیست، چرا یک چنین وضعیتی برایش پیدا می‌شود؟ می‌گوییم وقتی است که نفس آن محیط پیرامونی قلب هست، این بر آن مسلط بشود. در حالی که ما باید سیر معکوس برویم ان شاءالله، برسیم به آن نقطه‌ای که قلب ما بر نفس ما مسلط بشود.

جایگاه قلب و عقل

این جا حکایت عیسی (سلام‌الله‌علیه) است، مشهور است می‌گویند عیسی و خرش. این خر عیسی (سلام‌الله‌علیه) مشهور است در ضرب‌المثل‌ها، جناب مولانا هم در مثنوی به تفصیل در این



قاعده‌اش این است. نکند یک وقت به عکس بشود، بنا نبود که این الاغ سوار بشود. شاید مثلاً این قدر این جمله سنگین است که ذهن می‌داند از آن مدام فرار می‌کند، ذهن می‌گریزد از آن، این‌ها هم یک تمثیلی را آوردند که اوج مسئله را بگویند. بگویند جایگاه عقل که عبارت آخرای آن در بحث ما می‌شود قلب، جایگاهش سروری است، جایگاهش راکب بودن است نه مرکب بودن. آن وقت شما که این قدر شگفت‌انگیز هستید می‌گویید مگر این چنین می‌شود؟ بعد می‌گویید نگاه کن به خودت دارد همین جوری می‌شود اتفاقاً. یعنی این جا در بسیاری از ما این‌طور است که این مرکب شده راکب. این عقل ما، این قلب ما که باید راکب باشد شده مرکب. این سوارش شده. رحم بر عیسی کن و بر خر مکن / این نفس را

بر عقل خود سرور مکن. این همان چیزی است که فرمود «رَبِّ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» در خیلی از انسان‌ها، البته یک روایت عجیبی داریم که می‌گویند بعضی‌ها گرفتار وارونگی شخصیت هستند، در روایات ما از آن با تعابیر مختلفی یاد شده، این حالت منکوس بودن، حالت وارونگی، این وارونگی هم یک تمثیلش همین است، تمام تمثیل هستیم دیگر، حالا در مثل هم می‌گویند مناقشه نیست. می‌خواهد مطلب را به ذهن ما نزدیک کند. غرض این که آن چیزی که قلب انسان را از آن حالت طبیعی خودش خارج می‌کند عبارت است از این که به راه بسته بشود، نه این که در راه برود. این از کارهای بزرگی که برای شما انجام می‌دهد، این بیماری و حالت خطرناک را معالجه‌اش می‌کند ذکرالموت است. که شما از همین جا عنایت کنید ذکرالموت را ببرید



یعنی این غبارها را می‌نشانند، این حجاب‌ها را کنار می‌زند که این نور بتابد به محیط قلب و نور و حکمت وارد بشود، به منطقه قلب با ذکر الموت، که این جا حضرت به طور مستقل می‌آورد وسط، بعد هم رهایش نمی‌کند. یک مقدار هم پردازشش می‌کند. یک مقدار مطلب به نظرم جزو مطالب شهودی است، که همه ما الان توجه داریم که این مسئله مرگ پیش روی ما هست و این که انسان یک مقدار که دقت می‌کند می‌بیند که چه قدر به او نزدیک است. یک مقدار دقت می‌کند می‌بیند چه قدر بزرگ است، یک مقدار بیشتر دقت می‌کند می‌بیند چه قدر سرنوشت‌ساز است، یعنی هر چه که به آن نزدیک‌تر می‌شوید، با آن کنار می‌آید یک ابعاد دیگری از خودش را به شما نشان می‌دهد. البته استحضار داشته باشید کلمه ذکر الموت، در این جا به همین

در جمله اول که فرمود «أَحْيَ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» یادتان باشد یکی از بهترین موعظه‌ها ذکر الموت است که در روایت هم دارد. «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا»، چیزی به پایش نمی‌رسد.

ذکر الموت از ارکان زهد است

یکی از اصلی‌ترین ارکان زهد ذکر الموت است، «أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ» ببینید با آن جا مرتبط است، یکی از گزاره‌های یقینیه حتمیه باز موت است که فرمود «قُوَّةٌ بِالْيَقِينِ» این جا می‌توانید بگویید «قوه بذکر الموت» می‌توانید بگویید این امته دوباره می‌توانید بگویید به ذکر موت، «أَحْيَ» هم به ذکر الموت، یعنی این قدر جالب است. کنار همه این‌ها هست. در محور حکمت هم یکی از اموری که به شکل شگفت‌انگیزی ابواب حکمت را به روی انسان باز می‌کند ذکر الموت است. جالب است! شاید خارج از حد تصور ما باشد.



کلمه استفاده می‌شود، به ارض، به زمین هم باز با همین کلمه ذلول استفاده می‌شود، زمینی که شخم خورده هست، آماده پذیرش بذر است. بعد از این که برف آب شد، مثلاً بهار می‌روید شما به کوه که می‌روید، دیدید این خاک زیر پای تان چه حالی دارد، انسان که پا روی خاک می‌گذارد کیف می‌کند. این یعنی زمین الان آماده است و مستعد است برای پذیرش بذر. آن که قلب انسان را مستعد می‌کند برای پذیرش تقوای الهی که آن نقطه کانونی بحث ماست، نقطه مرجع تقواست، همه این‌ها به آن جا برمی‌گردد. آن که قلب انسان را مهیا می‌کند برای آراسته شدن به تقوا، ذکر الموت است.

ذکر الموت، نسخه علاجیه برای بیماری‌های روحی و روانی

این کلمه‌ای که من عرض می‌کنم خدمت تان یک جمع‌بندی است، جمع‌بندی

معنای ذکر الموت است. ما این را معادل ذکر معاد نمی‌گیریم. که آن می‌شود مباحث بعدی، این خود موت، خود مردن است. چون بعضی‌ها این را گاهی ممکن است جا به جا معنا کنند. ما یک بحثی هم داریم یاد معاد، یعنی عوالم پس از مرگ. آن یک قصه‌های دیگری است، آن جاها جای یک مباحثات فنی تری هم هست، چیزی که عمومی است، قابل فهم برای همه است، و هیچ کس در باره‌اش نکته‌ای ندارد خود مرگ است، این علی‌الاجاله، اما حالا این که بعد از مرگ چه اتفاقات دیگری است تا قیامت، برزخ و عوامل پس از مرگ تا برسد به قیامت و این‌ها، آن خودش می‌شود یک بحث دیگری که با کمک وحی آن جاها از آن پرده‌برداری می‌شود.

این تعبیر «ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ» یعنی قلب خودت را برای دریافت امر الهی، نهی الهی، رام کن. به زمین مستعد هم باز از همین



متعال. یاد مرگ برای حرکت به حضرت حق تبارک و تعالی یک پیش‌برندگی عجیبی دارد.

در یک روایتی هست از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت فرمودند اگر کسی بیست بار در شبانه‌روز مرگ را یاد کند بهشت را برایش تضمین می‌کنم. منظور خود صرف این یاد در محیط ایمان و تقوا است. ببینید مسیر بهشت برای او چه قدر هموار شده و چه قدر کمک کرده پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای این که دست او را بگیرد و به هدف نزدیک کند و برساند. در هر صورت خیلی پیش‌برندگی ذکرالموت فوق‌العاده است.

دعوت‌الموت را باید به گوش قلب‌تان برسانید

حالا این جا را متصل کنید به این جمله بعدی، فرمود «وَقَرَّرَهُ بِإِلْفَنَاءٍ؛ حالا از قلبت درباره فناء اقرار بگیر»، این فناء دقیقاً

آیات فراوان و روایات بیشتر و کلمات اولیای خدا این است که ما نسخه علاجیه؛ یک اصطلاح طلبگی، آخوندی است، در دوستان طلبه ما بیشتر است، یک جاهایی هست که مباحث پیچیده‌ای می‌شود در جمع بین روایات، روایاتی هستند کنار هم پیچ می‌خورد، آن جا فقیه آن کسی است که بتواند نسخه علاجیه تولید کند، یعنی مسئله را معالجه کند. مثل حل معادله‌های چند مجهولی در ریاضیات است، یک معادله چند مجهولی را می‌خواهند حل کنند. لذا از آن تعبیر می‌شود به نسخه علاجیه. می‌گویند این درمان می‌کند، این نسخه درمان‌گر است، نسخه علاجیه برای عمده بیماری‌های روحی و روانی انسان ذکر الموت است. و کمتر چیزی داریم که این قدر ما را در راه خدای متعال یاری کند به اندازه ذکر الموت، خیلی یاری‌گر عجیبی است در سیر به سوی خدای



به معنای همان موت است، یعنی این که شما این جا نمی مانید، نه که تو نمی مانی و فانی می شوی، هر چیزی هم که اطراف تو هست همین خصوصیت را دارد، عالمی که در بیرون توست همین است. فرمود «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَاَن»^۲ همه آن در معرض زوال و فساد و فناء و این هاست. بنابراین «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» که از خود ما هم شروع می شود، درباره این که من هم فانی هستم، شما هم فانی هستید، دیر یا زود این محیط پیرامون ما هم فانی است، هر کدام متناسب با آن عملی که دارند، این ها همه اجل دارند، هر موجودی که اجل دارد و ذیل زمان تعریف می شود، فناء دارد یعنی فانی است. تمام موجودات این خصوصیت را دارند، همه این ها در مسیر فناء و زوال هستند، حضرت می فرماید «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» یعنی این ذکر الموت را با یک بسط پیرامونی، آیه ۲۶ سوره الرحمن

اول راجع به خودت و بعد راجع به هر کسی که اطراف شما هستند این را باید برسانی به قلبت، به آن شکلی که قلب شما اقرار کند. این همان نکته ای است که نمی خواهد بشنود، گفتم این محیط نفسانی ما وقتی غالب می شود بر قلب، غلبه که می کند قلب ابناء دارد از پذیرش، نمی خواهد زیر بار برود، چموشی می کند. حالا شما می خواهید این معادله را به عکس کنید، می خواهید این شرایط را تغییر اساسی بدهید. در این تغییر اساسی باید با اهتمام، این پیام مرگ را و دعوت الموت را باید به گوش قلبتان بشنوانید، اصطلاح فارسی اش می گویند باید به گوشش فرو کنی، این نمی خواهد قبول کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۱۱۳ نهج البلاغه، آن جا می فرماید «وَ أَسْمَعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ إِذْ أَنْكُم»، اسماع می خواهد، یعنی شنواندن می خواهد. یک وقتی یک کسی



کسی که قواعد الهی را زیر پا می‌گذارد نمی‌خواهد بمیرد؟ نکته‌اش این است که نفس طرف‌ایب دارد از پذیرش این مسئله. این نیاز به اسماع دارد.

زیستگاه‌های جدید غفلت‌گاه‌های بزرگ هستند

این شکلی که الان فرهنگ عمومی ما دارد، این پاسخ‌گو نیست. مخصوصاً در شهرهای بزرگ، در کلان‌شهرها، یک غفلت عجیب و غریبی هست. این غفلت، غفلت‌گاه بزرگ است، که مثلاً هر از چند دقیقه‌ای وسط محل ما صدایی بلند می‌شود، «أَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مردم می‌ریزند، این جا همسایه‌اش را نمی‌شناسد، کی بود، کی مرد، زنده است، برای‌شان مهم نیست، نه تشییع جنازه‌ای هست، نه مثلاً مزارش نزدیک است، در حالی که در زیست‌گاه‌های قبلی این‌طور نبود. هر چند که الان در شهرهای کوچک ما هست، در

خودش می‌شنود، «أَسْمَعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانِكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ» حضرت فرمودند قبل از این که شما را دعوت کنند، قبل از این که دعوت کنند که دیگر مرید و تمام شده، آن وقت دعوت به تو اصابت کند که دیگر تخلف ندارد، قبلش آن صدای مرگ را و این دعوت را به گوش خودتان برسانید، «آذَانِكُمْ» یعنی به گوش قلب‌تان این را بشنوانید، برسانید، این کلمه «أَسْمَعُوا» دقیقاً به همین معناست، چون آن جا اِیاء وجود دارد. این است که گزاره یقینیه در حد گزاره مشکوکه سقوط می‌کند، از جهت تأثیرگذاری. گاهی وقت‌ها انسان پیش خودش می‌گوید یک کسی که ظلم می‌کند مثل این که این اصلاً نمی‌خواهد بمیرد، یک کسی که حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارد این نمی‌خواهد بمیرد؟ کسی که خیلی خوش‌گذرانی می‌کند نمی‌خواهد بمیرد؟



شهر خود ما هم این‌طور است، ماهر وقت که در محل باشیم، روزی مثلاً باور بفرمایید سه بار، دو بار، چهار بار از جلوی آن قبرستان محلی مان عبور می‌کنیم که پدر ما هم آن‌جا دفن است. بابا بزرگ مان، عموی مان، خاله مان، دایی مان آن‌جا دفن هستند. اگر یک وقت پیکری از ما بماند هم لابد می‌آورند آن گوشه اگر جا بدهد، یک گوشه همان جا می‌اندازند، دیگر تکلیف جلوی چشم است.

اما در محیط تهران و بعضی از این شهرهای بزرگ ما اصلاً کسی این مقولات را نمی‌بیند. نه آن صدای «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در تشییع بلند است، نه کسی اصلاً باخبر می‌شود، نه کسی باخبر می‌شود که کی آمد، کی مرد، کی رفت. بعد هم همیشه چهار پنج محل مرتب مجلس ختم برقرار بود، این‌هایی که مقید باشند روزی یک بار یک جلسه ختمی شرکت می‌کنند،

چون مقید هستند محلی هستند، این به آن محل می‌رود آن‌جا هم می‌بیند ای بابا این عکس فلانی است، فلانی رفیق ما، بچه محل ما بود رفت. زیستگاه‌های جدید در واقع غفلتگاه هستند. این چیزهایی که ما ساختم خیلی عجیب است، بعد هم می‌گویند که تازه وقتی شما مریدید، شما را می‌بریم به آرامستان. اسم آن‌جا را تازه مثلاً یک خرده همچین ژینگول کردند خیال می‌کنند با ژینگول‌سازی اسم، مسئله حل می‌شود. آرامستان کجا بود؟ نه آقا جان همان قبرستان است، به معنای درست کلمه.

اقرارگیری از قلب در موضوع فنا

«قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» از او اقرار بگیر، یعنی حتی تو به خودت که مراجعه کنی می‌بینی نمی‌خواهد قبول کند، مدام باید به او بگویی، مثل یک متهمی که باید بنشاندش، بازجویی اش کنند، از او اقرار بگیرند، باید از قلب



نه، این که باید شما این را با قوتِ ذنبال کنی به گونه‌ای که او را به اعتراف و ادار کنی، قلب خودت را به اعتراف در موضوع فنا و ادار کنی. این به این معنا هم می‌گیرند، می‌گویند از او خلاصه اعتراف بگیر.

انسانی نکته‌سنج، خوش فکر، خوش قلم

این آقای دیانی عزیزمان که از دنیا رفت خدا رحمتش کند، ایشان دماوند طلبه مدرسه ما بودند. حدود شانزده، هفده سال قبل مصاحبه «تربیت حماسی» را ایشان با من انجام داده بود، این کتابی که تولید شده مصاحبه‌گر آن آقای دیانی بود که آمد نشست همین جا با من، در همین اتاق مصاحبه کرد. یک انسان نکته‌سنج، خوش فکر، خوش قلم، خیلی دل‌مان سوخت، بعد هم در این سال‌ها بار آمده بود، رشد کرده بود الحمدلله، مطالعات خوب. من از این چند

خودتان اقرار بگیرید، هم برای فنای خودتان، هم برای فنای این دنیا و هر چه که در آن هست. این یک مقدار بسط دارد نسبت به قلبی. «وَذَلِّهِ بِذِكْرِ الْمَوْتِ» این یکی «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ»، منتها از این کلمه «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» از سبک این جملات قلبی استفاده می‌شود «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» ضمیمه «وَذَلِّهِ بِذِكْرِ الْمَوْتِ» است. چون معمولاً در آن جملات قلبی همه‌اش یک پیامی داشت، یک جا می‌گفت نور بده، یک جا می‌گفت قوی‌اش کن، یک جا می‌گوید که رامش کن، یک جا می‌گوید احیانش کن، این جا می‌گوید از او اقرار بگیر. به یک معنا، «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» با ذکر الموت از این جهت یک نسبتی دارد. بعضی از آن‌هایی هم که اهل دقت در کلمات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هستند این دو را با هم، یعنی می‌گویند این ادامه‌اش است، دارد تأکید می‌کند. منتها ذکر الموت عادی



پیام را آورده بود گفت خانواده‌اش هم این حالی که او دارد و دردی که دارد دیگر کآن دل کنند.

زندگی عجین با حوادث است

«بَصْرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا» اوضاع دنیا این است. شما باید قلب‌تان را روشن کنید، به او بصیرت بدهید، یا در مرضی است، یا در ورشکستگی است، یا در زمین خوردن است، یا در بی‌آبرویی است، بروید جلوتر و جلوتر تا سیل و زلزله و تصادف و چه و چه و این‌هاست دیگر زندگی ما، عجین با فاجعه است و اگر کسی دنیایی خارج از این‌ها می‌خواهد آن دیگر این دنیا نیست. «خَلَطَ حَلَالَهَا بِحَرَامِهَا خَيْرَهَا بِشَرِّهَا حُلُوهَا بِمُرِّهَا حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا» اگر حضرت می‌خواستند همین‌طور ادامه هم می‌دادند، جوانی‌اش را با پیری و نمی‌دانم چه و چه و این‌ها، همه‌اش قاطی پاطی است. این جوری است. آن نکته‌ای بود که

وقتی که ایشان مریض شد، همین حالات مرضی ایشان پیش چشم بود، سرطان سختی ایشان کرد. یک چند هفته پیش آخر بار که من رفتم دیدن او، هیچ چیز دیگری از او نمانده بود، یک حال غریبی داشت، درد شدید که تازه از یک عمل دیگری در آمده بود، ایشان را برده بودند شیراز. گفت به من گفتند بیا آن جا، احساس می‌کردم دیگر چیزی از گلویم پایین نمی‌رود. بعد ایشان را برده بودند اتاق عمل، گفت دوازده ساعت زیر عمل بودم، گفت هر چی از داخل من توانستند برداشتند. چیز دیگری نگذاشتند، همین‌طور دائم به مناسبت همین توسعه سرطان، «بَصْرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا» دنیا این گونه است. چه کرد با این دوست عزیزمان، هیچ کارش هم نمی‌توانستند بکنند. که این هفته قبل برای من پیغام فرستاد که به فلانی بگویند که برای رفتن من دعا کند. که آن دوستی که این



بد حمله می‌کند. «و فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ». در این فراز و فرودهایش، شب و روزها که می‌آیند و می‌روند، خلاصه می‌چزاند، له می‌کند، می‌برد. حالا یا به دست شرایط طبیعی، یا به دست ویروس، یا به دست ظالم، یا به دست آدم‌های بی‌عقل. دیدید مثلاً یارو یک جوروی دارد رانندگی می‌کند انگار می‌خواهد صد نفر را بفرستد آن طرف. این با بی‌عقلی ماشین را ویراژ می‌دهد یک جوروی در این جاده‌ها سرعت و حرکت‌های پرخطر و این‌ها را انجام می‌دهد. یا به دست این‌هاست، یک وقت می‌روید جلوتر می‌بینید ای داد بیداد هفت هشت ده نفر آن جا ریختند روی زمین. یا یک دیوانه‌ای منافقی می‌آید یک توطئه‌ای می‌کند، بمبی می‌گذارد، «بَصْرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَذْرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ» این واقعیت اطراف ماست.

این «بَصْرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا» باز از آن جاهاست، از آن جاهاست که جالب است، با این که دنیا این قدر در آن فاجعه هست، اما چه می‌کند با دل آدم‌ها که از دیدن این فاجعه‌ها إباء دارند، یعنی کأن ندیده، انگار نه انگار. این جا باز اقدام می‌خواهد، اهتمام می‌خواهد. روی این کلمه دقت کنید. از کلمه «قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصْرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا» البته بعدش هم «وَ حَذْرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ»، این روزگار وقتی حمله می‌کند بد حمله می‌کند. این جوروی است که حالا من همین مثالش را الان جلوی چشم ماست چه قدر ما سوختیم در وضعیتی که برای این دُست عزیزمان پیش آمد. الان اطراف شما هم هستند انواع و اقسام‌تان، فامیل و این طرف و آن طرف. یک خرده انسان دقت می‌کند این‌ها هستند. «بَصْرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَذْرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ» این حمله که می‌کند خیلی



سعدت مند کند از این مسیر ان شاء الله به سلامت عبور کنیم و حُسن عاقبت کرامت کند.

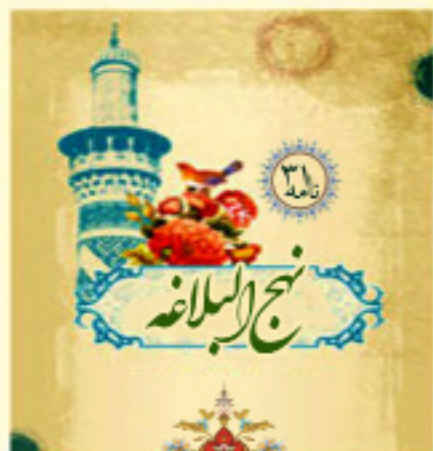
«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحَجَّةُ
بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ
وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا
وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ
عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ
طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوْلًا»

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَ
سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَ أَوْسِعْ
مَنْهَجَهُ، وَ اَعْمِرِ اللَّهُمَّ بِهِ
بِلَادَكَ، وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ»

«اللهم صل على
محمد و آل محمد».

امیدواریم ان شاء الله خداوند تبارک و تعالی توفیق بیدارسازی خودمان را به ما کرامت کند و آبادگری قلب را با این نسخه علویه ای که این جا تقدیم شد ان شاء الله خدای متعال توفیق عمل به همه ما کرامت کند. خدای متعال همه گذشتگان شما و ما و همه عزیزان مان را که از این سرا عبور کردند، مخصوصاً این آقای مسعود دیانی ما، رضوان الله علیه را ان شاء الله با اولیائش محشور کند، مشمول مغفرت و رحمت خودش قرار بدهد. مخصوصاً ایشان که برای برافراشتن یاد اهل بیت خیلی همت داشت و برای ترویج معارف خیلی همت بلندی داشت، نکته سنج، خوش انتخاب، سوژه پرداز، با سلیقه بود. این برنامه سوره، به برکت کارشناسی و اجراهای قوی ایشان جزوه برنامه های خیلی خوب بود. ان شاء الله خدای متعال ایشان را هم با اهل بیت (علیهم السلام) محشور کند. ما را هم





نامه ۳۱ نهمین کنگره تخصصی تعلیم و تربیت برای انجمن‌های اسلامی
 دانش‌آموزان که دست‌اندرکار تربیت علوی بچه‌های
 امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است، اگر بخواهد مسیر تربیتی
 بچه‌ها را تسهیل، تقویت و تشویق کند تا در این
 زمینه موفق بشوند و قدم بردارند، به نظرم یک
 نعمت عظمی و بسیار مفتاح و بی‌نظیر محسوب
 می‌شود. ما در انجمن به مناسبت ماموریت
 انقلابی که در محیط آموزش و پرورش داریم،
 باید علاوه بر اینکه خودمان بهره‌مند می‌شویم،
 ان‌شاءالله باید نقش معرفی را هم نسبت به
 نامه ۳۱ دانش‌آموزان به باشگاه‌های

«سجده اسلام و المسلمین محمدجواد حاج علی‌اکبری»